

جبران کاهش ارزش پول؛ نظریه و کاربرد

دکتر سید حسین میرجلیلی*

چکیده

کاهش ارزش پول یکی از مسایل اقتصاد ایران طی سه دهه اخیر بوده است. برای مقابله با پیامدهای نامطلوب آن براساس دلایل فقهی و اقتصادی، «نظریه جبران کاهش ارزش پول» از طریق شاخص‌بندی بدهی‌ها در ایران مطرح و الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، اعطای سود بانکی با احتساب نرخ تورم کالاها و خدمات مصرفی به عنوان جبران کاهش ارزش پول، قانونی شناخته شده است.

این مقاله با روش تحلیلی و تطبیقی نخست: به ارزیابی فقهی و اقتصادی نظریه جبران کاهش ارزش پول می‌پردازد و دوم: مشکلات عملی ناشی از کاربرد این نظریه را در اقتصاد ایران مطرح می‌سازد. فرضیه پژوهش این است که به دلایل نظری و عملی، شاخص‌بندی روش مناسبی برای جبران کاهش ارزش پول نیست.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

واژگان کلیدی:

پول، کاهش ارزش پول، جبران، شاخص بندی و تورم.

طبقه بندی JEL:

E۳۱، E۴۳ و E۵۱.

مقدمه

تغییر ارزش پول، از پدیده‌های اقتصاد پولی معاصر است. تحول پول از پول کالایی به پول فلزی چندین قرن به طول انجامید و از قرن هجدهم با پیدایش صرافی‌ها و سپس بانکها، پول کاغذی نمایان شد. کاهش ارزش پول که در سیستمهای پولی دو فلزی و یک فلزی وجود داشت، در سیستم پولی اعتباری نیز ادامه یافت.

طی دهه اخیر به دلیل کاهش مستمر ارزش پول، «نظریه جبران کاهش ارزش پول» با براهین اقتصادی و فقهی در میان تعدادی از محققان و صاحب‌نظران اقتصاد اسلامی مطرح و روش شاخص‌بندی نیز برای کاربرد این نظریه پیشنهاد شده است.

دلایل مطرح شده برای اثبات نظریه جبران با انتقادهای فقهی، اقتصادی و پولی مواجه است. از این رو در این مقاله نظریه جبران کاهش ارزش پول و کاربرد آن در اقتصاد ایران را بررسی می‌نماییم. بنابراین سؤال اصلی تحقیق این است که: «آیا کاهش ارزش پول در قرض، سپرده‌های بانکی، مهریه و دستمزدها باید جبران شود؟ و آیا شاخص‌بندی روش مناسبی برای جبران است؟».

بنابراین هدف پژوهش، نخست: ارزیابی فقهی و اقتصادی از نظریه جبران کاهش ارزش پول در اقتصاد ایران و دوم: مطرح نمودن مشکلات عملی ناشی از کاربرد جبران از طریق شاخص‌بندی در اقتصاد ایران است.

فرضیه پژوهش این است که: «با توجه به ماهیت پول، از نظر فقهی و اقتصادی نظریه جبران مورد انتقاد است و کاربرد این نظریه از طریق شاخص‌بندی با اشکالات متعددی مواجه می‌باشد».

۱. تبیین نظریه

در نظریه جبران، ارزش پول و قدرت خرید آن، ضمن مترادف بودن، معادل مقدار کالایی است که در قبال یک واحد پول قابل دستیابی است. تغییر سطح عمومی قیمت‌ها

از عوامل تغییر ارزش پول و قدرت خرید آن است. از دیدگاه نظریه‌پردازان، پول اعتباری با پولهای فلزی صدر اسلام (دینار و درهم) کاملاً متفاوت است و کاهش ارزش آن باید جبران شود زیرا:

الف. بازپرداخت قدرت خرید بسیار کمتر از ارزش وام، ظلم به بستانکار است؛

ب. از ملاکهای تحریم ربا گرفتن زیادی است. جبران معادل کاهش ارزش پول، زیادتی به حساب نمی‌آید؛

ج. عدالت چنین اقتضا می‌کند که به دلیل کاهش ارزش پول، پرداختهای مدت‌دار با جبران قدرت خرید پول همراه باشد. مثالی که به طور معمول ذکر می‌شود چنین است: «آیا مهریه خانمی که مثلاً پنجاه سال قبل یک‌صد تومان تعیین شده و تا امروز این مبلغ عددی، هزاران بار قدرت خرید خود را از دست داده است، در صورت پرداخت می‌تواند همان مهریه باشد؟ حال آنکه قدرت خرید همان یک‌صد تومان سی سال قبل، اگر مبالغه نباشد، معادل یک منزل بود؛ اما امروزه کلید همین منزل، قیمتی به مراتب بیشتر از این مبلغ است. حال آیا این پرداخت عادلانه است؟» (شعبانی، ۱۳۶۹، صص ۱۸۰-۱۹۰)؛

د. برخی فقها در باب وفا به دین، «قیمت یوم‌الاقراض» را ملاک قرار می‌دهند، نه «مثل» آن «دین» را و در قرض اوراق نقدی (پول کاغذی) که قیمت آن در معرض تنزل باشد، چون مثلثیت تحقق پیدا نمی‌کند، بنابراین معیار پرداخت را قیمت یوم‌الاقراض دانسته‌اند، نه قیمت مثل آن را. در این صورت، مبالغ اسمی دیون نقدی کفایت نمی‌کند؛ بلکه تأدیه براساس قدرت خرید پول و جبران میزان تنزل یافته ارزش پول است که کفایت می‌کند. در این باره چنین گفته شده است: «مسئله دیگری که در این زمینه مطرح است، جبران تورم (کاهش قدرت خرید پول، نرخ تورم) است. براساس نظریات موجود برای تورم عوامل متعددی وجود دارد که به‌رحال آن را غیرقابل اجتناب می‌سازد، در این صورت باید آن را «جبران تورم» نام‌گذاری کنیم و این چیزی از قبیل جبران خسارت ناشی از استهلاک است که اگر معادل آن به فروشنده داده شود کار نابه‌جایی صورت نگرفته است» (بهشتی، ۱۳۶۳، ص ۶۳)؛

ه. در نظریه جبران کاهش ارزش پول، اسکناس، چیزی است که در آن توسط مرجعی معتبر (قانون‌گذار)، به صورت قدرت خرید، اعتبار مالیت و ارزش شده است. مالیت اسکناس، صرفاً اعتباری می‌باشد. حقیقت اسکناس، نتیجه صرف اعتبار مالیت نمی‌باشد، بلکه نتیجه اعتبار ارزش و مالیت به صورت قدرت خرید می‌باشد. قرض اسکناس، تملیک مقداری معین از قدرت خرید خواهد بود که به ازای آن همان مقدار قدرت خرید باید برگردانده شود.

در سال بعد، ارزش واقعی اسکناس با اضافه نمودن نرخ تورم و با توجه به نوسانات نرخ کالا و قدرت خرید در بازار پرداخت می‌شود و این رباخواری محسوب نمی‌شود. زیرا در چنین قراردادی منفعتی حاصل نشده است تا مصداق ربا شود، هرچند تعداد اسکناس بیشتر شده است. اما اگر مقتضی در زمان تأدیه بدهی خود همان تعداد اسکناس دریافتی (که در اثر تورم، ارزش و مالیتش کاهش یافته است) را به مقرر بپردازد، کمتر از آنچه دریافت کرده، پرداخته است، بنابراین زمه‌اش بری نخواهد شد و مقرر زیان خواهد دید و اصل مسلم عقلایی «تساوی عوضین» رعایت نخواهد شد (بجنوردی، ۱۳۷۲، صص ۱۰۸-۱۱۳ و ۱۳۷۵، صص ۸۵ - ۸۲). در همین ارتباط عالم دیگری معتقد است: «ما بدان گرایش داریم که اوراق نقدی (اسکناس و...) را از قیمی‌ها بدانیم، مگر آنکه واحدها و اجزای آنها ارزش واحدی داشته باشند» (تسخیری، ۱۳۷۵، ص ۲۹۴):

و. در تورمهای شدید که عرف عام (مردم) در قراردادهای مدت‌دار واکنش قابل ملاحظه‌ای نشان می‌دهند، جبران کاهش ارزش پول از مصادیق ربا به شمار نمی‌رود و جبران لازم است. زیرا: نخست: پولهای اعتباری برحسب قدرت خرید حقیقی (ارزش مبادله‌ای حقیقی) مثلی هستند؛ دوم: صدق ادای کامل دین فقط با بازپرداخت قدرت خرید حقیقی تحقق می‌یابد؛ سوم: لزوم رعایت قاعده قسط و عدل (یوسفی، ۱۳۸۱، صص ۵۱-۶۳).

ز. در نظریه جبران کاهش ارزش پول در پرداختهای مدت‌دار به خصوص در قرض، جبران کاهش ارزش پول لازم است زیرا: نخست: جبران کاهش ارزش پول

داخل در تعریف حقیقی ربا (زیادت) نیست؛ دوم: قیمی شدن پول در طول زمان به خاطر تحولات اقتصادی عصر حاضر مستلزم جبران کاهش ارزش پول است؛ سوم: عدم جبران کاهش ارزش پول در مبادلات مدت‌دار با اصل «عدم الظلم» که بر همه معاملات حاکم است مغایرت دارد و قدرت خرید تنها معیار برای اجرای عدالت در معاملات مدت‌دار است؛ چهارم: قاعده لاضرر (موسایی، ۱۳۷۷، صص ۱۰۳-۱۲۶)؛

ح. برخی فقها در استدلال به جبران کاهش ارزش پول چنین استدلال نموده اند: کاهش ارزش پولهای حقیقی (فلزی) برعهده نمی‌آید؛ زیرا مالیت‌شان برخاسته از جنس خودشان است، ولی پول اعتباری از آن روی که به خودی خود دارای ارزش مصرفی نیست و تنها در دادوستد به کار می‌رود، ویژگی ارزش مبادله‌ای و توان خرید آن در نگاه عرف و عقلا همچون صفتی حقیقی به شمار می‌آید و همانند دیگر صفات مثل خود برعهده می‌آید. بنابراین هرگاه اعتبار دولت ناشر پول و توان اقتصادی آن کاهش یافته یا خود دولت دست به انتشار پول بیشتری بدون پشتوانه واقعی بزند، این دگرگونی همانند حالت‌های زودگذر برخی کالاهای فصلی نزد مردم مورد ضمان است. از این رو بازپرداخت چیزی که هم‌نام آن باشد، بازپرداخت جایگزین همسان به شمار نمی‌آید و همسانش تنها آن چیزی است که با بها، ارزش و مالیت گذشته‌اش از همان جنس برابر باشد. بنابراین هم ویژگی جنس و هم قیمت و توان خرید از آن روی که همگی از ویژگی مثل می‌باشند، به‌عهده می‌آیند... اگر کاهش ارزش پول در اثر دگرگونی ارزش آن در نتیجه ناتوانی اقتصادی سازمان ناشر پول باشد، مورد ضمان خواهد بود... افزایش مطالبه شده نیز مشمول ربا نیست (هاشمی، ۱۳۷۴، صص ۶۶-۷۸)؛

ط. برخی مجتهدان درباره مثلی یا قیمی بودن پول چنین گفته‌اند: «تعریفی که مشهور فقهاء برای قیمی و مثلی نموده‌اند، به‌همان دلیل که شامل افراد عرضی می‌شود، شامل افراد طولی نیز می‌شود. طبق این تعریف، با اختلاف مالیت و قیمت در زمانهای مختلف و اختلاف رغبت مردم، آن چیز از قیمیات می‌شود. بنابراین می‌توان پول اعتباری را با توجه به ارزش شناوری آن از قیمیات شمرد، نه از مثلیات؛ و

فقیهان که تصریح می‌کنند پول از مثلیات است نه از قیمیات، نظرشان به افراد عرضی پول است نه افراد طولی آن» (آصفی، ۱۳۷۵، ص ۳۴).

بنابراین دلایل فقهی و اقتصادی ارایه شده برای جبران کاهش ارزش پول عبارتند از: ۱. عدم جبران، ظلم به بستانکار و خلاف عدل است؛ ۲. قاعده لاضرر حکم به جبران می‌کند؛ ۳. جبران کاهش ارزش پول، زیادتی نیست و لذا مشمول ربا نمی‌باشد؛ ۴. دیون بلندمدت مانند مهریه باید جبران شود؛ ۵. پول، مال قیمی است؛ ۶. قرض اسکناس، تملیک مقداری قدرت خرید است؛ ۷. در تورم شدید، جبران کاهش ارزش پول لازم است؛ ۸. ناشر پول اعتباری بدون پشتوانه واقعی، ضامن کاهش ارزش پول است.

۲. کاربرد نظریه جبران کاهش ارزش پول از طریق شاخص‌بندی

برای جبران کاهش ارزش پول، روش شاخص‌بندی قرض، سپرده‌های بانکی، مهریه و دستمزدها پیشنهاد شده است. طرفداران نظریه جبران در این زمینه معتقدند که در صورت وجود تورم ناشی از انتشار بی‌رویه پول باید کاهش ارزش پول مطابق نرخ تورم رسمی از سوی بانک مرکزی جبران شود. این محاسبه باید پس از گذشت مدت صورت گیرد و در این مورد نرخ از پیش تعیین شده‌ای اعلام نشود. در مقابل بانک حق دارد جبران این کاهش قدرت خرید پول را از مشتریان خود مطالبه کند، بدون اینکه بدین منظور نیز نرخ قطعی و از پیش تعیین شده قرار دهد و هرگاه قدرت خرید پول ثابت بود، چنین اضافه‌ای دریافت و پرداخت نگردد (مصباحی، ۱۳۷۱ و باطنی، ۱۳۷۷، ص ۴۵).

از دیدگاه نظریه‌پردازان، از جمله پیامدهای اقتصادی شاخص‌بندی آنست که چون بازدهی بالاتری به پس‌اندازکنندگان تعلق می‌گیرد، بنابراین پس‌انداز افزایش می‌یابد. از سوی دیگر سرمایه‌گذاران خصوصی در فضای مطمئن‌تری فعالیت می‌کنند، چون کاهش ارزش پولشان جبران می‌شود. اصولاً به‌کار بردن شاخص‌بندی در قراردادهای

کار و قراردادهای وام، فضای مطمئن برای فعالیت اقتصادی ایجاد می‌کند (فینچ، ۱۹۵۶، صص ۹-۱۲). در مورد جبران نرخ تورم (کاهش ارزش پول) برای سپرده‌های قرض‌الحسنه در طی مدتی که پول در بانکها یا در دست متقاضیان است، طرفداران نظریه جبران معتقدند که: دریافت‌کننده قرض، مسئول جبران کاهش ارزش پول (به میزانی که قرض گرفته) است و دولت فقط مسئول جبران تورم، در آن بخش از سپرده‌های قرض‌الحسنه می‌باشد که وام داده نشده است (عبدی، ۱۳۶۹).

از نظر نزارالعانی هرگاه تغییر ارزش پول در تاریخ بازپرداخت در مقایسه با روز قرض کردن زیاد باشد، لازم است قیمت آن در نظر گرفته شود. برای قیمت‌گذاری سه روش وجود دارد:

الف. قیمت‌گذاری برحسب طلا؛ ب. قیمت‌گذاری بر حسب سبد کالا و ج. قیمت‌گذاری با ارز (پول خارجی) معتبر. در هر سه حالت آنچه واقعاً در ذمه است کالا است نه پول کاغذی (نزار العانی، ۲۰۰۰، صص ۱۳۷-۱۳۳). وی در مورد شاخص‌بندی سپرده‌ها در نظام بانکی ایران معتقد است که:

«مازاد پرداختی از طریق شاخص‌بندی، مشمول تعریف ربا نیست. زیرا ربا مبلغ زیاداتی است که از قبل تعیین شده است، حال آنکه مازاد حاصل از شاخص‌بندی رقمی است متغیر که متناسب با روند شاخص کالاها و خدمات مصرفی به هنگام استرداد سپرده‌های دریافتی ملاک عمل قرار می‌گیرد. از سوی دیگر تا همین اواخر، مابه‌التفاوت سود پرداختی به سپرده‌گذاران سرمایه‌گذاری، با تصویب مجمع عمومی بانکها، از محل منابع بانکهای کشور تأمین می‌شده است. حال مابه‌التفاوت ارزش اسمی و ارزش واقعی سپرده‌های قرض‌الحسنه را به هنگام استرداد و پرداخت مابه‌التفاوت سود اعلام شده و سود واقعی سپرده‌های سرمایه‌گذاری متناسب با شاخص کالاها و خدمات مصرفی نیز از این محل قابل تأمین خواهد بود. در مورد قرض‌الحسنه اعطائی، می‌توان در قراردادهای وام، شاخص‌بندی مبلغ اسمی را متذکر شد و اصل مبلغ وام را به هنگام واریز آن، متناسب با شاخص کالاها و خدمات افزایش داد و بدین ترتیب از وارد شدن زیان به بانک به لحاظ کاهش قدرت خرید پول در زمان واریز اصل وام جلوگیری کرد» (هدایتی، ۱۳۷۵، صص ۱۳۸-۱۳۹).

برخی دیگر از محققان در این زمینه چنین اظهار نموده‌اند: نرخ سودی که بانکهای

تجاری ما به سپرده‌گذاران می‌پردازند، پایین‌تر از نرخ تورم است و به همین دلیل مدتهاست که مورد اعتراض سپرده‌گذاران قرار دارد. شکایت سپرده‌گذاران با توجه به کاهش مداوم قدرت خرید پول کاملاً موجه است. زیرا افزایش سریع قیمت‌ها در چند سال اخیر نرخ حقیقی سود بانکی را منفی ساخته است. تنها قدرت خرید سود نیست که کاهش می‌یابد؛ بلکه قدرت خرید اصل سپرده‌ها نیز تحلیل می‌رود.

با توجه به اثرات تورمی افزایش نرخ سود بانکی نمی‌توان از این راه برای جبران استفاده کرد. راه حل این است که چون بانکهای تجاری هرکدام یک شرکت سرمایه‌گذاری تأسیس کرده‌اند که در ده‌ها شرکت تولیدی سهم عمده دارند، برای حفظ پس‌اندازها در مقابل از دست دادن قدرت خرید از یک طرف و تشویق آنها به پس‌انداز کردن از طرف دیگر بانکها می‌توانند به میزانی که سپرده‌های مدت‌دار بر اثر افزایش قیمت‌ها طی زمان قدرت خرید از دست می‌دهند، یعنی معادل زیان سپرده‌گذار، از سهام شرکت‌های سرمایه‌گذاری خود به قیمت جاری این سهام در بورس به‌طور رایگان به سپرده‌گذار سهم واگذار کنند (ادیب سلطانی، ۱۳۷۵، صص ۸۵-۷۹).

طبق نظریه جبران کاهش ارزش پول در قرارداد نکاح، زمه زوج به مبلغ معینی به‌عنوان مهریه در مقابل زوجه مشغول خواهد شد و در حقیقت بدهی زوج همان قدرت خرید موجود در آن مبلغ اسکناس خواهد بود، نه نفس اسکناسها. از این‌رو زوجه مالک آن میزان توان خرید است (بجنوردی، رهنمون (۶)، ۱۳۷۲، ص ۱۱۳). بر این اساس مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۷۶/۵/۸ ماده واحده‌ای را به تصویب رساند که براساس آن چنانچه مهریه وجه رایج باشد طبق شاخص قیمت‌ها بازپرداخت می‌شود.

۳. نقد نظریه

نظریه جبران کاهش ارزش پول از دیدگاه ماهیت پول، از نظر فقهی و از منظر اقتصادی مورد انتقاد است. پول، ارزش مبادله‌ای محض اشیا است که با توجه به مقبولیت عام، وظایفی همچون واسطه مبادله، معیار ارزش و نخیره ارزش را انجام

می‌دهد. تعریف یاد شده درباره پول بر تمامی انواع پول یعنی کالایی، فلزی و اعتباری صادق است. تنها تفاوت در آن است که در پولهای کالایی و فلزی، خود پول نیز دارای ارزش ذاتی است؛ درحالی‌که در پولهای اعتباری ارزش پول، ارزش اعتباری و به اعتبار مقام ناشر پول است و دارای ارزش ذاتی معادل ارزش اسمی نیست. به همین جهت «پول حکمی» نامیده شده است. به‌رغم وجود چنین تفاوتی، ماهیت پول به‌عنوان «ارزش مبادله‌ای محض»^۱ اشیا در تمامی سیستمهای پولی حفظ شده است. هرچند مالیت پول در زمان سیطره سیستمهای پول کالایی و فلزی، مالیت عینی بوده است ولی در حال حاضر، مالیت اعتباری است؛ زیرا ارزش مبادله‌ای و فایده داشتن که منشأ مالیت اشیاست، منحصر به فایده فیزیکی نیست، بلکه اعتبار و قرارداد اجتماعی را نیز شامل می‌شود و منشأ مالیت قرار می‌گیرد.

کاهش ارزش پول در تمامی سیستمهای پولی وجود داشته است و منحصر به سیستم پول اعتباری نیست. در سیستم پول کالایی، از یک طرف، افزایش عرضه کالایی که نقش پول را در اقتصاد ایفا می‌کند و از طرف دیگر، کاهش تقاضای آن کالا، هر دو زمینه‌ساز و علت کاهش ارزش پول کالایی بودند. در سیستم پول فلزی (دو فلزی، یک فلزی) نیز افزایش عرضه طلا یا نقره به‌دلیل کشف معدن طلا عامل کاهش ارزش پول بود.

بنابراین، پول واقعی (پول کالایی و فلزی) از نظر پول بودن با پول اعتباری تفاوتی ندارد؛ بلکه تفاوت آنها از جهت غیرپولی است. به‌عبارت دیگر پول واقعی با قطع نظر از پول بودن، ارزش مصرفی دارد، درحالی‌که ارزش مصرفی پول اعتباری همان ارزش مبادله‌ای آن است.

از سوی دیگر اگر پول اعتباری یک مال قیمتی^۲ باشد، فروختن آن به نسیه به قیمت بیشتر مجاز خواهد بود، درحالی‌که این امر در مورد پول مجاز نیست و ربا محسوب می‌شود. از طرف دیگر، قرض‌گیرنده مال

۱- pure exchange value.

۲- مال قیمتی آن است که نظایر آن در بازار یافت نشود؛ ولی دارای ارزش بازاری باشد.

قیمتی، قیمت هنگام قرض را به ذمه گرفته است، نه قیمت هنگام ادا و زمان پرداخت آن. از این رو نمی‌توان قرض‌گیرنده را مجبور کرد که قیمت روز پرداخت را بپردازد. بنابراین همان‌طور که مشهور فقهاست، پول اعتباری مال مثلی^۱ است.

موضوع دیگری که در نظریه جبران مطرح شده است، مشخص‌کننده و مقوم پول اعتباری است. موضوع و مقوم پول اعتباری آن است که ارزش مبادله‌ای محض اشیا باشد و وظایف سه‌گانه خود را ایفا کند. قدرت خرید موضوع و مقوم پول اعتباری نیست، زیرا: الف. ماهیت پول یعنی «ارزش مبادله‌ای محض اشیا که ارزش مصرفی آن همان ارزش مبادله‌ای آن است»، متوقف بر قدرت خرید آن نیست؛ بلکه وابسته به اصل ارزش مبادله‌ای است که با کاهش ارزش پول باقی می‌ماند؛

ب. قدرت خرید پول از ویژگی‌های نسبی پول و عوارض و حالات پول است. درحالی‌که ضمان فقط متعلق به خصوصیات ذاتی مال مثلی است. لذا کاهش قدرت خرید پول برای قرض‌گیرنده ضمان‌آور نیست. در واقع موضوع ضمان تنها مال است نه مالیت و بهای مال. زیرا مالیت صفت مال است. اما وقتی پول کشور تغییر می‌کند، ضمان‌آور است، چون ویژگی‌های ذاتی پول اعتباری، با تغییر پول زایل می‌شود و به همین جهت ضمان‌آور است؛

ج. پیامد لزوم جبران قدرت خرید این است که هرگاه ارزش پول افزایش یابد بازپرداخت مقدار افزوده شده بر ضامن لازم نیست. زیرا وی تنها قدرت خرید پول اعتباری در زمان قرض را متعهد شده است. از سوی دیگر از آنجا که تغییر صفت نسبی پول (مانند قدرت خرید پول) توسط عواملی خارج از پول صورت گرفته است، نمی‌توان آنرا برعهده ضامن دانست.

پول اعتباری دارای یک پشتوانه اسمی و قانونی است که در ترازنامه بانک مرکزی هر ساله منتشر می‌شود. اما پشتوانه واقعی پول اعتباری، تولید ملی است. اگر رشد

^۱ - مال مثلی آن است که نظایر آن در بازار یافت شود.

پول بیش از رشد تولید باشد، کاهش ارزش پول اتفاق می‌افتد. وقوع جنگ و حوادث غیرمترقبه، ایجاد اشتغال و تأمین مالی رشد اقتصادی از مهم‌ترین دلایلی است که باعث می‌شود دولتها به گسترش پولی پناه ببرند. بنابراین دولتها برحسب ضرورت به گسترش پولی پناه می‌برند و محدود ساختن مخارج دولت، پیامدهای رکودی (مانند بیکاری) برای اقتصاد به‌همراه دارد و برنامه‌های توسعه اقتصادی را مختل می‌سازد. از سوی دیگر گسترش پولی توسط دولت در ردیف احکام ثانویه به حساب می‌آید و مجاز شمرده می‌شود و در این صورت ضامن جبران کاهش ارزش پول نخواهد بود.

نظریه جبران کاهش ارزش پول از نظر فقهی با انتقادهای زیر مواجه است: **نخست:** همان‌طور که برخی فقیهان نیز متذکر شده‌اند (هاشمی، ۱۳۷۴، ص ۸۲) قاعده لاضرر تنها حکم ضرری را نفی یا نهی می‌کند و هرگز حکمی را که از نبودش زیانی پدید می‌آید اثبات نمی‌کند. این قاعده جبران زیان را اثبات نمی‌کند؛ بلکه تنها خود زیان را با برداشتن سبب و سرچشمه قانونی آن در شرع از میان برمی‌دارد. از سوی دیگر زیان وارده به ارزش پول را قرض‌گیرنده و بدهکار ایجاد نکرده است و عوامل دیگری دست اندرکار بوده‌اند. از این رو به نظر می‌رسد شامل این قاعده نمی‌باشد؛

دوم: همان‌طور که برخی فقیهان نیز متذکر شده‌اند (هاشمی، ۱۳۷۴، ص ۷۸) اگر مقصود از قاعده عدالت و انصاف یاری جستن از دلیلهای حرام بودن ظلم و دست‌اندازی به حق دیگری باشد؛ در آن صورت این بستگی به ثابت شدن حق برای شخص مضمون له در مرحله قبل از آن دارد. افزون بر آن حرام بودن ظلم یا زشتی ظلم، هرگز ضمان را که حکمی وضعی است، اثبات نمی‌کند. در اینجا تردید در اصل حق است؛ لذا نمی‌توان چنین چیزی را از دلیلهای مطرح شده نتیجه گرفت.

از سوی دیگر به دلیل تقریبی بودن محاسبه نرخ تورم، جبران به میزان کاستی نبوده و در جبران، ظلم هم نهفته است. مقتضای عدالت آن است که به هر صاحب حقی حق خودش داده شود و لازمه این امر آن است که علت کاهش ارزش پول شناسایی و تورم به‌عنوان یکی از علل کاهش ارزش پول مهار شود. در این صورت، پرداختهای پولی در مقیاس دقیق‌تری صورت می‌گیرد و هر کس حق واقعی خود را

دریافت می‌کند؛

سوم: برخی فقیهان برای رد لزوم جبران کاهش ارزش پول به سیره متشرعه استدلال نموده‌اند. بدین ترتیب که تورم هرچند در زمان ما افزایش یافته و محسوس‌تر شده است؛ ولی به‌طور کلی با نرخهای پایین‌تر در گذشته، بلکه از زمان شارع مقدس نیز وجود داشته است، اما از طرف شارع نسبت به چنین امری هیچ‌گونه دستور خاصی صادر نشده است.... بنابراین شارع مقدس مدیون را مسؤل پرداخت آن تفاوت ندانسته است. هرچند تورم در گذشته مانند تورم در زمان ما نیست؛ ولی به‌هرحال اگر چنین تورمی هرچند با نرخ پایین، «دین» محسوب می‌شود، لازم بود که ائمه(ع) تکلیف مسلمانان را روشن سازند(مرعشی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۶)؛

چهارم: هرگاه قراردادی براساس مبلغی پول منعقد شود، چنین قراردادی لازم‌الوفاست و الزام مدیون به پرداخت مابه‌التفاوت، برخلاف قرارداد است(مرعشی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۶). وقتی دو طرف قراردادی را با رضایت امضاء کنند، به‌رغم آگاهی از تورم، همان مبلغ بدهی باید بازپرداخت شود. زیرا امضاء قرارداد در این‌حالت به‌طور ضمنی نشان می‌دهد که پیامدهای تورم آگاهانه توسط هر دو طرف نادیده گرفته شده است؛

پنجم: مجمعی فقهی از علمای اهل سنت در آوریل سال ۱۹۸۷ میلادی در بانک توسعه اسلامی مستقر در جده عربستان درباره موضوع ارتباط حقوق و الزامات آتی با تغییر قیمت‌ها برگزار و فتوای زیر صادر شد:

«ربط دادن دیونی که در ذمه ثابت می‌شود به سطح قیمت‌ها جایز نیست. یعنی جایز نیست طرفین عقد بیع و قرض و... شرط کنند پولی که بیع یا قرض با آن انجام شده است به کالایی (یا مجموعه‌ای از کالاها) یا پول معینی (مجموعه‌ای از پولها) مرتبط است؛ به‌گونه‌ای که بدهکار ملزم به پرداخت قیمت آن کالا یا پول در وقت سررسید به طلبکار شود، برحسب پولی که بیع و قرض با آن انجام شده است» (المصری، ۱۹۹۰، ص ۸۳).

از سوی دیگر بازپرداخت مثل در مثلی و تأثیر نداشتن تغییر ارزش پول در میزان بازپرداخت، نظر مشهور مذاهب شافعیه، حنابله، حنفیه و مالکیه است (نزارالعانی، ۲۰۰۰، ص ۱۲۵)؛

ششم: از نظر برخی مذاهب اهل سنت، مال قرض داده شده باید مثلی باشد. از نظر حنفیه تنها قرض دادن اموال مثلی صحیح است و قرض دادن اموال قیمی صحیح نیست. زیرا راهی برای ایجاب بازگرداندن عین وجود ندارد و حتی راهی برای ایجاب رد قیمت وجود ندارد. چون در اختلاف قیمت و مقدار تقویم آن منجر به منازعه می‌شود. از نظر مالکیه و شافعیه قرض دادن اموال مثلی جایز است. افزون بر آن قرض دادن هر چیزی که سلف در آن جایز است، صحیح می‌باشد. چیزی که سلف در آن جایز است، هر چیزی که با بیع تملیک می‌شود و با وصف منضبط می‌گردد، هر چند از اموال قیمی باشد. اما چیزی که سلف در آن جایز نیست و با وصف منضبط نمی‌شود، قرض دادن آن را صحیح نمی‌دانند.

افزون بر این از نظر حنفیه و حنابله، قرض دادن منافع صحیح نیست، چون منافع اموال به حساب نمی‌آیند. اما شافعیه و مالکیه نظرشان صحت قرض دادن منافی است که با وصف منضبط می‌شود (نزارالعانی، ۲۰۰۰، ص ۲۶).

در صورتی که شرط عین بودن و مثلی بودن مال القرض را بپذیریم، آنگاه قیمی بودن یا شدن پول اعتباری قرض داده شده منتفی می‌گردد؛

هفتم: امام خمینی (ره) در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه اگر فرضاً شاخص هزینه زندگی در سال ۱۳۵۲ و هنگام دریافت وام رقم ۱۰۰ و در سال ۱۳۵۴ هنگام استرداد وام رقم ۱۵۰ بوده باشد، تفاوتی را که در واقع بر اثر تورم، ارزش پول طلبکار کاهش یافته است، بدهکار بخواهد به عنوان بها پرداخت کند، آیا صحیح است یا نه؟ فرمودند: رباگیرنده باید مقداری که ربا گرفته پس دهد و کم و زیاد شدن ارزش پول اثر ندارد (امام خمینی، ۱۳۶۶، ج ۲).

نظر صاحب تذکره الفقها نیز این است که: «در صورتی که ارزش مقدار بدهی افزایش پیدا کرد و یا بر اثر تورم و... مالیت آن کاهش پیدا کرد، در مقدار بدهی قرض‌گیرنده تغییری به وجود نمی‌آید. زیرا وی تعهد داده که مثل آنچه را دریافت کرده، برگرداند و روشن است که در عهده و ذمه نوسانی وجود ندارد. در این صورت، ضمان مثلی اقتضای رد ارزش اسمی را دارد و کاهش ارزش آن ضمان آور

نیست».

هشتم: در شرایط تورم شدید، عرف مردم به جانشینی پولی (مانند دلاری شدن) پناه می‌برند و جبران پولی را نمی‌پذیرند. این موضوع در بخش ششم مقاله مطرح خواهد شد. اما در دیون بلندمدت (مانند مهریه) همان‌طور که برخی فقیهان متذکر شده‌اند، اگر در عقد شرط شده باشد که ارزش مهریه معادل طلا یا کالا باشد، در آن صورت به شرط، عمل و در واقع ارزش طلا یا کالا بازپرداخت می‌شود. اما اگر شرط نشده باشد و تورم غیرقابل پیش‌بینی تحقق یابد و عرف، تفاوت ارزش قبلی و ارزش فعلی پول را فاحش بداند، راه حل آن مصالحه و تراضی طرفین است نه شاخص‌بندی. زیرا شاخص‌بندی ایرادهایی دارد.

نقد وارد بر نظریه جبران کاهش ارزش پول از دیدگاه اقتصادی این است که تورم امر عارضی اقتصاد است و از ذات اقتصاد و از عناصر اصلی اقتصاد نیست. بنا نهادن فعالیت‌های بخش پولی بر مبنای موضوعاتی که عارضی بوده و ذاتی اقتصاد نیست، مانند این است که خود را به تندباد حوادث و تحولات و مبنایی در حال تغییر دائم سپرده‌ایم؛ در حالی که نرخ تورم از صفر درصد در برخی کشورها تا بیش از پنج‌هزار درصد در برخی کشورهای امریکای لاتین تغییر می‌کند. چگونه چنین متغیر با واریانس بسیار زیاد می‌تواند مبنای محاسبات سرمایه‌ای و بخش پولی و مالی قرار گیرد.

از سوی دیگر گرفتن مبلغ اضافی از متقاضیان تسهیلات سرمایه‌گذاری برای جبران کاهش ارزش پول باعث کاهش حاشیه سود آنها می‌شود. همچنین رقم جدیدی به هزینه سرمایه اضافه می‌شود که همین موضوع عاملی بازدارنده در رشد سرمایه‌گذاری خواهد بود. در کشورهایی که به دلیل مشکلات ساختاری اقتصاد، تبدیل پس‌انداز به سرمایه‌گذاری با مشکلات زیادی مواجه است، پیشنهاد جبران کاهش ارزش پول، وضع را وخیم‌تر می‌کند و بر هزینه تأمین مالی می‌افزاید.

شاخص‌بندی وام (قرض) یک بازدهی مثبت تضمین شده برای قرض ایجاد می‌کند که نوعی منفعت است و اگر قرض برای اهداف مصرفی باشد، آنگاه شاخص‌بندی بار

پرداخت اضافی بر قرض‌گیرنده تحمیل می‌کند که شریعت آنرا مجاز نمی‌داند (چپرا، ۱۹۸۵، ص ۴۱).

اگر به پیروی از شارع قرض را چند بعدی در نظر بگیریم، یعنی اهداف انسانی قرض، کوتاه‌مدت بودن و رفع نیاز و معنوی بودن آنرا لحاظ کنیم، آنگاه موضوع جبران منتفی می‌شود (دادگر، ۱۳۷۶، (۳)، صص ۱۶۹-۱۸۹).

البته شاخص‌بندی حقوق و دستمزد به‌عنوان راه‌حل موقتی مطلوب است. زیرا در بازار کار اسلامی به‌طور متفاوت با دارایی‌های مالی برخورد شده است. البته راه حل شاخص‌بندی دایمی نیست. و ثبات قیمت راه‌حل اساسی است.

۴. نقد کاربرد نظریه از طریق شاخص‌بندی

کاربرد نظریه جبران کاهش ارزش پول از طریق شاخص‌بندی با انتقادهای زیر مواجه است: نخست: اینکه گیرنده تسهیلات موظف است وجوه دریافتی از بانک را با احتساب سهم سود و جبران کاهش ارزش پول (معادل نرخ تورم) به بانک مسترد نماید. در این صورت با توجه به اینکه تورم بر سودآوری بخشهای مختلف اقتصادی اثرات متفاوتی دارد، به‌طوری‌که سود بخش بازرگانی و خدمات در شرایط تورمی بیشتر و در بخش صنعت و کشاورزی معمولاً کمتر است؛ در این صورت شاخص‌بندی تسهیلات بانکی در چنین شرایطی می‌تواند به فعالیتهای تولیدی خصوصاً بخش کشاورزی زیان وارد سازد. زیرا قیمت محصولات کشاورزی غالباً توسط دولت کنترل شده یا توسط عوامل عرضه و تقاضای بین‌المللی تعیین می‌شود. اگر افزایش قیمت محصولات کشاورزی کمتر از افزایش سطح عمومی قیمت‌ها باشد، در آن صورت شاخص‌بندی تسهیلات بانکی در بخش کشاورزی باعث عدم مزیت این بخش در مقایسه با بخشهایی است که افزایش قیمتی مساوی یا بیش از افزایش سطح عمومی قیمت‌ها دارند که نتیجه آن آسیب رسیدن به تولید است (فهیم خان، ۱۹۸۳، ص ۱۱۷).

دوم: در عقود مبادلات (مانند فروش اقساطی) شبکه بانکی کشور، نرخ سود بانک

توسط شورای پول و اعتبار تعیین می‌شود. در عقود مشارکتی، «حداقل سود مورد انتظار»، ملاک محاسبه سود قرار می‌گیرد، درحالی‌که سود واقعی به مراتب بیش از حداقل سود مورد انتظار است و شامل تورم نیز می‌شود. در شرایط تورمی، بانکها به خاطر همین متضرر می‌شوند. حال اگر سود واقعی حاصل از عملیات عقود مشارکتی یا عقود مبادلات، مبنای عمل نظام بانکی باشد، در آن صورت نیازی به جبران کاهش ارزش سپرده‌ها نیست و سود دریافتی بانک، تورم را نیز پوشش می‌دهد و به همین جهت بانک می‌تواند به سپرده‌گذاران، سود واقعی (نه اداری) و مناسب پرداخت نماید و جبران منتفی می‌شود؛

سوم: محاسبه شاخصهای قیمت با اریبهای متعددی همراه است. مهمترین اریبهای شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی عبارتند از: طی زمان با تغییر قیمت نسبی کالاها، الگوی مصرفی تغییر می‌کند، درحالی‌که در محاسبه شاخص قیمت که به روش لاسپیرز انجام می‌گیرد، همان الگوی مصرف پایه، ملاک قرار می‌گیرد. مصرف‌کننده با تغییر قیمت‌های نسبی، مصرف کالاهای گران‌تر را کاهش و مصرف کالاهای ارزان‌تر را افزایش می‌دهد و به این ترتیب معمولاً سهم کالاهایی که به‌طور نسبی گران شده‌اند در کل مخارج کمتر می‌شود.

همچنین به دلیل ارتقای فن‌آوری در طی زمان، کیفیت کالاها بهتر از گذشته می‌شود. بنابراین سبد مصرفی خانوار در سالهای بعد، حتی در صورت تغییر نکردن نام کالا، سبد متفاوتی از سبد سال پایه است که مقایسه قیمتی آن در شاخص قیمت اریب ایجاد می‌کند.

از طرف دیگر برای تهیه شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در تمام مراحل از روشهای نمونه‌گیری استفاده می‌شود. برای تعیین ضرایب اهمیت کالاها و خدمات و تعیین تغییرات قیمت از شهرهای نمونه، بلوکهای نمونه، خانوارهای نمونه، فروشگاه‌های نمونه، کالاها، خدمات و قیمت‌های نمونه، استفاده می‌شود. بنابراین همواره با درصدی از خطا همراه است.

افزون بر این موارد، منبع اصلی تهیه وزنها براساس نوع هزینه، بررسی هزینه و

درآمد (بودجه) خانوارهاست. بودجه خانوار به روش نمونه‌گیری و از طریق پرسش و پاسخ جمع‌آوری می‌شود. بنابراین اعتبار آن به دقت و مهارت پرسشگر و حافظه، علاقه‌مندی و صحت گفتار پاسخگو وابسته است. بی‌سوادی درصد قابل توجهی از جمعیت، هم‌زمان نبودن پرسشگر و پاسخگو در مفاهیم مورد نظر و اطلاع نداشتن بخشی از پرسش‌گران از فرهنگ جامعه آماری و به‌ویژه در نقاط روستایی، کم‌گویی مخارج مصرفی گروه‌های پردرآمد، ترس از مالیات و دلایل دیگر، صحت داده‌های جمع‌آوری شده را مخدوش می‌کند.

بنابراین با توجه به وجود اریبهای متعدد در محاسبه شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی، نرخ تورم رسمی دقیق نیست و لذا نمی‌تواند برای محاسبه جبران مالی مورد استفاده قرار گیرد.

عناصر جهل و ناطمینانی (غرر) نیز در شاخص‌بندی وجود دارد. در شاخص‌بندی، میزان بدهی در سررسید معلوم می‌شود، از این‌رو میزان بدهی نامعلوم است. جهل به بدهی، قرارداد را بی‌اعتبار می‌کند. در واقع جبران کاهش ارزش آتی مشروط به امر محتمل‌الوقوع شده است، در این صورت قرارداد می‌تواند غرری شود. بنابراین درحالی‌که شاخص‌بندی پس از وقوع مواجهه با عنصر جهل است، شاخص‌بندی پیش از وقوع (تورم پیش‌بینی شده) دچار عنصر غرر است که قرارداد را بی‌اعتبار می‌کند (حسن‌الزمان، ۱۹۸۵، ص ۴۷).

شاخص، معیار سنجش تغییرات سایر متغیرها است، درحالی‌که شاخص طلا، سبد کالا و ارز که توسط نزارالعانی و سایر محققان پیشنهاد شده است، با تغییر عرضه و تقاضا، نوسان دارد و بنابراین نمی‌تواند معیار دقیقی برای سنجش کاهش ارزش پول و جبران در قرض باشد. شاخص‌بندی سپرده‌های بانکی نیز مشکلات زیر را در اقتصاد به‌وجود می‌آورد:

الف. با ایجاد تورم ناشی از شاخص‌بندی، صاحبان پس‌انداز منتفع می‌شوند، اما افرادی که پس‌انداز ندارند (بقیه جامعه) از تورم ایجاد شده متضرر می‌شوند. در واقع توزیع درآمد به نفع دارندگان پس‌انداز و به زیان گروه‌های فاقد پس‌انداز (محرومان)

تغییر می‌کند که مطلوب نیست. در نظر گرفتن رابطه نرخ سود بانکی و نرخ تورم برای تشخیص عادلانه بودن روابط اقتصادی کافی نیست و بررسی نسبت نرخ سود بانکی و نرخ رشد تولید ناخالص ملی نیز مهم است. اگر نرخ سود بانکی از نرخ رشد تولید ناخالص ملی بیشتر باشد، بدین معناست که صاحبان پس‌انداز سهم بیشتری نسبت به صاحبان نیروی کار انسانی از تولید ناخالص ملی می‌برند و این به معنای محروم‌تر شدن سهم صاحبان کار به نفع صاحبان سرمایه است؛

ب. در اقتصادی که با بیکاری مبارزه می‌کند، افزایش نرخ سود بانکی، به‌عنوان سیاست انقباضی، بیکاری را بیشتر می‌کند. از سوی دیگر رابطه میان سود بانکی و بازدهی سرمایه باید در نظر گرفته شود. اگر بازدهی سرمایه در فعالیتهای اقتصادی پایین باشد، نرخ سود بانکی بالا، می‌تواند عدم تعادل به‌وجود آورد؛

ج. سیاست پولی به ما اجازه نمی‌دهد نرخ سود بانکی واریانس زیاد داشته باشد. بنابراین نمی‌توان پایه‌پای نرخ تورم، نرخ سود بانکی را افزایش داد (نمازی، ۱۳۷۹، صص ۱۰-۵). باید توجه داشت که به‌کاربردن شاخص‌بندی در شرایط تورمی به معنای تلاش نکردن و مایوس شدن از کنترل تورم است.

از سوی دیگر شاخص‌بندی عامل بی‌ثبات‌کننده است و دستورالعملی برای تورم تعبیه شده (درون ساخته) می‌باشد. حتی در شرایط عادی نیز شاخص‌بندی کارکرد قیمتهای نسبی را مختل می‌سازد. در واقع شاخص‌بندی مشکل تورم را تشدید می‌کند. به‌گفته برخی از اقتصاددانان شاخص‌بندی دستورالعملی برای تورم تعبیه شده^۱ است. طبق نظر یکی از وزرای دارایی برزیل شاخص‌بندی یک مکانیزم خودکار برای بازخورد تورمی است. از این‌رو شاخص‌بندی به معنای زندگی با تورم است نه مبارزه با تورم^۲. بنابراین این پول نیست که نیازمند شاخص‌بندی است، بلکه چیز دیگری غیر از پول است که نیازمند درمان است.

جانشینی پولی در تعریف محدود آن، وضعیتی است که در آن پول خارجی

^۱ built-in-

^۲ - برزیل تنها کشوری است که جامع‌ترین شکل شاخص‌بندی را به‌کار برده است.

جانشین پول داخلی می‌شود و وظایف پول را انجام می‌دهد. در نتیجه جانشینی پولی، تقاضای پول حکمی داخلی کاهش می‌یابد. دلاری شدن اصطلاحی است که برای جانشینی بخشی از پول داخلی با دلار به‌کار می‌رود. قانون گرشام (پول بد، پول خوب را خارج می‌کند) که در مورد سیستم دو پول فلزی (طلا، نقره)، جانشینی پولی را مطرح می‌کند، در پولهای اعتباری معکوس می‌شود و پول خوب جایگزین پول بد می‌شود (گیووانی، ۱۹۹۲، صص ۵-۲). در شرایط تورم شدید در آلمان، روسیه و کشورهای آمریکای لاتین، به دلیل کاهش شدید ارزش پول، جانشینی پولی اتفاق افتاد. طی دوره تورمی شدید، هزینه فرصت نگهداری پول ملی آنقدر بالاست که افراد به جایگزین پناه می‌برند. به دلیل تورم بالا، اقتصاد روسیه طی چند سال دچار دلاری شدن شدید شد؛ به طوری که سهم دلار در کل حجم پول در گردش در اقتصاد روسیه به حدود هشتاد درصد رسید (فریمن، ۲۰۰۱، ص ۳). بنابراین در شرایط وقوع تورم شدید، عرف مردم به جانشینی پولی پناه می‌برند و شاخص‌بندی را نمی‌پذیرند.

۵. نتیجه‌گیری و پیشنهاد

ماهیت پول به عنوان ارزش مبادله‌ای محض اشیا در تمامی سیستمهای پولی حفظ شده است. پول اعتباری، مال مثلی است. کاهش ارزش پول مشمول قاعده لاضرر نمی‌شود و ممنوع بودن ظلم، ضمان کاهش ارزش پول که حکمی وضعی است، اثبات نمی‌کند. سیره متشرعه و عموم اوفوا بالعقود نیز مخالف جبران است. البته جبران حقوق و دستمزد نیروی کار به عنوان راه حل موقتی تا زمان دستیابی به ثبات قیمتها، مطلوب است. زیرا بازار کار با بازار دارایی‌های مالی تفاوت دارد.

مهم‌ترین انتقادهای کاربرد نظریه جبران از طریق شاخص‌بندی: آسیب رسیدن به تولید، اداری بودن نرخ سود بانکی، اریب شاخصهای قیمت، غرر و تعبیه کردن تورم در اقتصاد است. در ضمن در تورم شدید، جانشینی پولی اتفاق می‌افتد.

بنابراین می‌بایست به دنبال درمان علت کاهش ارزش پول (تورم) باشیم و معلول آن را با درمان علت از میان برداریم. توسل به شاخص‌بندی، مشکل کاهش ارزش

پول را تشدید و نهادینه می‌کند. حتی جبران حقوق و دستمزد در شرایط تورمی نیز یک راه‌حل موقتی است و راه حل اساسی، «ثبات قیمت‌ها» است.

منابع و مأخذ

۱. آصفی، مهدی (۱۳۷۵)، *آیا پول از قیمت‌هاست یا از مثلثات*، پول در نگاه فقه و اقتصاد، انتشارات موسسه فرهنگی اندیشه.
۲. ابراهیمی، رضا (۱۳۸۱)، «بررسی اشکالات و محدودیتهای شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی»، *مجله اقتصادی*، دوره دوم، سال اول، شماره ۱۱.
۳. ادیب سلطانی، شریف (۱۳۷۵)، «بررسی جایگاه نرخ سود سپرده‌های بانکی در مقابله با تورم»، *مجموعه مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی*، انتشارات موسسه عالی بانکداری ایران.
۴. باطنی، محمد (۱۳۷۷)، *بررسی حقوقی تأثیر تورم در بازپرداخت دیون*، انتشارات ساجد.
۵. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۵)، «مجموعه مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی».
۶. تسخیری، محمد علی (۱۳۷۵)، «نوسانات ارزش پول و تأثیر آن بر سپرده‌های مدت‌دار»، *مجموعه مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی*، انتشارات موسسه عالی بانکداری ایران.
۷. حسینی بهشتی، سید محمد (۱۳۶۳)، *اقتصاد اسلامی*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. خمینی، روح‌الله (۱۳۶۶)، *استفتائات*، ج ۲.
۹. دادگر، یدالله (۱۳۷۶)، «توجیهات معاصر پیرامون ربا (۳)»، *فصلنامه نامه مفید*، شماره ۱۰.
۱۰. رفیق المصری، د (۱۹۹۰ میلادی)، *الاسلام و النقود*، مرکز النشر العلمی، جامعه الملك عبدالعزیز، الطبعة الثانية.
۱۱. شعبانی، احمد (۱۳۶۹)، *سیستمهای پولی، تحلیلی (تطبیقی - فقهی)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق.
۱۲. عبدی ساوجیان، بیژن (۱۳۶۹)، *بررسی سیستم بانکداری اسلامی و نقش پول در آن با توجه به ماهیت پول*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق.

۱۳. مصباحی، غلامرضا (۱۳۷۱)، «پاره‌ای مشکلات بانکداری بدون ربا»، سومین سمینار بانکداری اسلامی.
۱۴. میرجلیلی، سید حسین (۱۳۷۴)، «نقد و بررسی نظریه جبران کاهش ارزش پول در بانکداری بدون ربا»، نشریه علمی دانشگاه شاهد، سال سوم، شماره ۹ و ۱۰.
۱۵. میرجلیلی، سید حسین (۱۳۷۴)، «پول در اقتصاد اسلامی»، مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس سیاستهای پولی و ارزی، موسسه تحقیقات پولی و بانکی، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران.
۱۶. میرجلیلی، سید حسین؛ داودی، پرویز؛ نظری، حسن (۱۳۷۴)، پول در اقتصاد اسلامی، انتشارات سمت.
۱۷. میرجلیلی، سید حسین (۱۳۷۹)، پول، دانشنامه جهان اسلام، جلد پنجم
۱۸. موسایی، میثم (۱۳۷۷)، تبیین مفهوم و موضوع ربا از دیدگاه فقهی، موسسه تحقیقات پولی و بانکی، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم.
۱۹. موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۷۲)، «پاسخ به مسایل مربوط به پول و تورم»، فصلنامه رهنمون، انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری، شماره (۶).
۲۰. موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۷۲)، «دور الاوراق المالیه فی الشریعه الاسلامیه»، فصلنامه رهنمون، انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری، شماره ۷
۲۱. موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۷۵)، نقش اسکناس در نظام حقوقی اسلام، پول در نگاه فقه و اقتصاد، انتشارات موسسه فرهنگی اندیشه.
۲۲. نزار العانی، مضر (۲۰۰۰ میلادی)، احکام تغییر قیمة العمله التقدیة و اثرها فی تسدید القرض، دارالنفایس للنشر و التوزیع، الطبعة الاولى، اردن.
۲۳. نمازی، حسین (۱۳۷۹)، «سخنرانی در یازدهمین همایش بانکداری اسلامی»، مجموعه مقالات.
۲۴. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۷۴)، «احکام فقهی کاهش ارزش پول»، فصلنامه فقه اهل بیت، شماره دوم

۲۵. هدایتی، سید علی اصغر(۱۳۷۵)، «بررسی جبران زیانهای وارده به افراد، سپرده‌ها و منابع بانک بر اثر کاهش قدرت خرید پول»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۱۳-۱۱۴، بهمن و اسفند و مجموعه مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی
۲۶. یوسفی، احمد علی(۱۳۸۱)، «جبران کاهش ارزش پول در دیون و روابط مالی»، *فصلنامه اقتصاد اسلامی*، سال دوم، شماره ششم.
۲۷. chapra, M. Umer(۱۹۸۵), *Towards a just Monetary system*, The Islamic Foundation, leicester, U. K.
۲۸. Fahim Khan, M. ,Munawar Iqbal and Ziauddin Ahmed(۱۹۸۳), *Money and Banking in Islam*, International centre for Research in Islamic Economics, King Abdul Aziz University, Jeddeh.
۲۹. Finch, David(۱۹۵۶), "purchasing power Guarantees for Deferred payments", *IMF staff papers* , Vol. V , No. I.
۳۰. Friedman, Alla and Alexey Verbetsky(۲۰۰۱), "Currency Substitution in Russia", *Working paper series*, Economics Education and Research Consortium.
۳۱. Giovannini, Alberto and Bart Turtelboom(۱۹۹۲), , "Currency Substitution", *N.B.E.R working paper*, No. ۴۲۳۲
۳۲. Goldfajn, Ilan(۱۹۹۸), "public debt indexation and denomination: The case of Brazil", *IMF working paper*.
۳۳. Hasanuz Zaman, S. H(۱۹۸۵), "Indexation; An Islamic Evaluation", *journal of Research in Islamic Economics* , Vol. ۲, No. ۲ , ۱۹۸۵.